**روزنامه نگاری ایرانی**

**دبیری مهر، امیر**

**کمالی پور، یحیی**

**فرقانی، محمد**

**صدیقی، فریدون**

**شکرخواه، یونس**

گفت‏وگو با یحیی کمالی‏پور،محمد مهدی فرقانی،فریدون صدیقی و یونس شکرخواه

خردنامه اگر بخواهیم جایگاه و وضعیت روزنامه‏نگاری امروز ایران را با معیارهای استاندارد جهانی بسنجیم‏ یا به بیان دیگر،اگر بخواهیم بدانیم با افق‏های ایدئال روزنامه‏نگاری چقدر فاصله‏ داریم،باید مؤلفه‏ها و متغیرهای زیادی را بشماریم.آموزش روزنامه‏نگاری در ایران‏ باید بررسی شود.مهم‏ترین علت انتخاب‏ این مسئله،افزایش روزافزون دانشجویان‏ روزنامه‏نگاری در نسل سوم است.علاوه‏ بر این،اقتصاد روزنامه‏نگاری،دولتی بودن‏ مطبوعات و استقلال روزنامه‏ها،آسیب‏ها و تهدیدهایی است که از زاویه اقتصادی،حرفه‏ روزنامه‏نگاری را در ایران تهدید می‏کند و از دیگر نکاتی است که باید به آن توجه شود. براساس آمار موجود،حدود 22 هزار نفر به‏ حرفه روزنامه‏نگاری اشتغال دارند که 6 هزار نفر از آنان در بخش محتوایی روزنامه‏ها (نویسنده،خبرنگار،تحریریه)فعال‏ هستند.از سوی دیگر،تعداد دانشکده‏های‏ روزنامه‏نگاری نیز افزایش یافته است.اما این سؤال همچنان مطرح است که دلیل‏ رغبت نسل سوم به تحصیل در این رشته‏ چیست؟در چنین فضایی سؤالات گوناگونی‏ مطرح می‏شود؛آیا ما توان و امکانات مطلوب‏ برای این کار را داریم و آیا نیاز جامعه به‏ روزنامه‏نگاری این‏قدر زیاد است؟

دکتر کمالی‏پور:در باب جذب نشدن افراد تحصیل کرده به روزنامه‏نگاری،علل مختلفی وجود دارد.آموزش‏های تئوریک و عملی از جمله مسائل‏ مهمی است که در بحث آموزش روزنامه‏نگاری در ایران اهمیت دارد.آموزش روزنامه‏نگاری در ایران‏ ضعیف است و با چالش‏های زیادی روبه‏روست. اگر آموزش ارتباطات و روزنامه‏نگاری در ایران را با کشورهای پیشرفته مانند آمریکا مقایسه کنیم، متوجه می‏شویم که در آمریکا برای دانش‏آموزان از دوران دبیرستان،دروس ارتباطات و روزنامه‏نگاری‏ تدریس می‏شود و آنها روزنامه تهیه می‏کنند. در آنجا حد اقل در هفته یک روزنامه توسط دانش‏آموزان و با سرپرستی یک استاد تهیه و منتشر می‏شود؛در صورتی که چنین کاری حتی‏ در سطح دانشگاهی کشور ما انجام نمی‏شود.برخی‏ دانشگاه‏های آمریکا-مانند دانشگاه میسوری که‏ من از آنجا فارغ التحصیل شده‏ام-روزنامه منتشر می‏کردند.این مسئله به دانشجو اجازه می‏دهد در زمینه‏های مختلف(ورزش،کارتون،عکاسی، خبر و...)همزمان با یادگیری دروس تئوری به‏طور عملی،تئوری‏های آموزش دیده را هم به کار بگیرد. خردنامه به نظر شما چرا چنین‏ تفاوتی میان فلسفه آموزشی ما و کشوری‏ مانند آمریکا وجود دارد؟

دکتر کمالی‏پور:سواد رسانه‏ای یکی از دلایل‏ این امر است.به دلیل این ویژگی است که تأثیرات‏ رسانه‏ها بر جامعه در امور مختلف زندگی آنها نمود بیشتری دارد.ضعف سواد رسانه‏ای در ایران، خود یک چالش است و در ایران آن‏طور که باید، به رسانه‏ها توجه نشده است.البته ممکن است‏ آمار و ارقام،درصد بالایی را نشان دهد اما کیفیت‏ برنامه‏ها اهمیت دارد.آیا در ایران دانشگاهی هست‏ که دانشجویان روزنامه‏نگاری‏اش روزنامه منتشر کنند؟همیشه باید تئوری و عمل همزمان اجرا شود تا دوباره‏آموزی انجام شود.

خردنامه این قضاوت شما مبتنی‏ بر این است که می‏توان میان وضعیت ما و غریبان مقایسه کرد.آیا واقعا امکان مقایسه‏ وجود دارد؟

دکتر کمالی‏پور:بله،قابل مقایسه است ولی‏ فاصله زیاد است.

دکتر فرقانی:اجازه بدهید با این مقدمه وارد بحث شوم که آموزش‏های روزنامه‏نگاری،یکی از مؤلفه‏های روزنامه‏نگاری حرفه‏ای است.آموزش‏ روزنامه‏نگاری در غرب،از زمانی که مطبوعات، تجاری و خبری شدند و از اواسط قرن 19 میلادی، متولد شد.به همین منظور لازم بود تا عده‏ای‏ متخصص به آموزش این حرفه بپردازند.از همان‏ زمان تا هم‏اکنون دو نگاه دراین‏باره وجود دارد؛ یکی روزنامه‏نگاری‏ای که به بحث آزادی بیان‏ و قلم مربوط می‏شود باید به حرفه‏ای‏ها واگذار کرد.بنابراین دیدگاه نباید برای آنان که وارد این‏ حرفه می‏شوند،محدودیت ایجاد کرد.نگاه دیگر این است؛در صورتی که به دنبال روزنامه‏نگاری‏ حرفه‏ای باشیم،باید شاخصه‏ها و مؤلفه‏هایی را در اختیار داشته باشیم؛یکی از این مؤلفه‏ها،آموزش‏ است.بنابراین ما برای ورود افراد غیرآموزش‏دیده‏ محدودیت ایجاد نمی‏کنیم ولی حق تقدم با کسانی است که برای این حرفه آموزش‏دیده‏ باشند؛زیرا آنها می‏دانند که چگونه حق مردم را در زمینه دسترسی همگانی اطلاعات به مردم،تامین‏ کنند و چگونه این اطلاعات را به عنوان حیاتی‏ترین‏ کالای مورد نیاز بشر امروز بسته‏بندی کنند و به‏ متقاعدکننده‏ترین شکل ممکن در اختیار مخاطب‏ قرار دهند.بنابراین روزنامه‏نگاری هم مانند همه‏ حرفه‏ها باید 2 ویژگی داشته باشد؛1-تخصص‏ داشته باشد و 2-بحث حاکمیت ضابطه و قانون‏ عمل کند و تخطی از آن جرم محسوب شود.

من فکر می‏کنم در مجموع،نگاه دوم،نگاه‏ متعادل‏تری است؛یعنی کسی را از حق ورود به این حرفه(به دلیل اینکه روزنامه‏نگاری با حق‏ آزادی بیان و حق دسترسی به اطلاعات سروکار دارد)محدود کرد اما کار حرفه‏ای را باید صرفا به‏ حرفه‏ای‏ها واگذار کرد.

نکته قابل اشاره این است که از سال 1318 اولین‏ دوره‏های آموزش روزنامه‏نگاری توسط مؤسسه‏ «پرورش افکار»در ایران ارائه شد تا اینکه در سال‏های بعد،در دانشگاه تهران دوره‏های 4 ساله‏ کارشناسی راه‏اندازی می‏شود و تا سال 1346 که اولین دانشکده ارتباطات و روزنامه‏نگاری‏ در ایران تشکیل می‏شود،از مجموع مؤلفه‏های‏ روزنامه‏نگاری حرفه‏ای فقط یک بعد مورد توجه قرار گرفت.به بیان دیگر،ما مؤلفه‏های‏ روزنامه‏نگاری را آموزش،استقلال حرفه‏ای،امنیت‏ شغلی،استقلال اقتصادی و...می‏دانیم.ما چقدر به‏ این مؤلفه‏ها رسیده‏ایم؟ما پارامترهای دیگر را به‏ دلیل تداخل با عرصه سیاست،کنار گذاشته‏ایم‏ اما آموزش را که با عرصه سیاست تداخل نداشته، ضمن پرداختن و برجسته کردن،مورد انتقاد قرار داده‏ایم؛زیرا دانشجویی که از دانشکده‏ روزنامه‏نگاری فارغ التحصیل می‏شود،روزنامه‏نگار خوبی نیست.هرکس در رشته‏ای مانند علوم‏ سیاسی فارغ التحصیلان می‏شود،سیاستمدار خوبی نمی‏شود.در روزنامه‏نگاری هم همین‏طور است.مگر تضمینی وجود دارد؟مگر ما صاحبان‏ استعداد در روزنامه‏نگاری را آموزش داده‏ایم؟و مگر آموزش می‏تواند در مورد هرکسی معجزه کند؟ آموزش زمانی که با استعداد،علاقه و انگیزه‏های‏ لازم در خود فرد توأم شود،می‏تواند جواب‏ دهد.با یک تفکر خوشبینانه در مدت 170 سال‏ گذشته،ما حدود نیم قرن آموزش روزنامه‏نگاری‏ داشته‏ایم؛120 سال آموزش نداشته‏ایم.مشکل‏ این است که ما فقط به یک مؤلفه توجه کرده‏ایم، درحالی‏که وقتی آموزش روزنامه‏نگاری می‏دهیم، باید برای نمونه،یک روزنامه آموزشی و پژوهشی‏ هم داشته باشیم.اگر هم بخواهیم روزنامه داشته‏ باشیم،باید با هزار و یک پیچ‏وخم و مانع سیاسی‏ برخورد کنیم.در مرحله بعد باید به این سؤال پاسخ‏ دهیم که ما چقدر مستقل یا وابسته هستیم.چرا وابسته‏ایم؟چه عواملی موجب وابستگی می‏شود؟ رابطه 3 رأس مثلث رسانه،مردم و حکومت،چگونه‏ تعریف شده است؟

اینکه آموزش-بنابه‏دلایل ذکر شده-معجزه‏ نمی‏کند،به این دلیل است که فقط یک پایه از 4 پایه میز وجود دارد.با این حال،لازم است در قالب آموزش‏های روزنامه‏نگاری بایدها و نبایدها و اصول و متدهای علمی را آموزش دهیم.اما همان‏طور که آقای دکتر کمالی‏پور فرمودند، دانشجوی روزنامه‏نگاری وقتی که فارغ التحصیل‏ می‏شود،نه تحریریه روزنامه را دیده و نه در این‏ زمنیه تجربه دارد.به ما می‏گویند چرا روزنامه‏نگاری‏ رادیو و تلویزیون را دایر نمی‏کنید؟وقتی هیچ‏گونه‏ امکانی برای آموزش و کسب تجربه نداریم، ایستگاه رادیویی و تلویزیونی برای آموزش نداریم‏ و زمینه‏ای هم برای کارآموزی دانشجویان وجود ندارد،چگونه فقط با آموزش تئوریک،روزنامه‏نگار تربیت کنیم؟

بنابراین از یک طرف جذب دانشجویان با معیارهای سیاسی صورت می‏گیرد و از طرف‏ دیگر به دلیل عدم کارایی بالای فارغ التحصیلان‏ دانشگاه،خیلی از آن استقبال نمی‏شود و در نهایت‏ موجب سرخوردگی می‏شود.

در دوره‏ای به سر می‏بریم که زندگی ما در فضای‏ رسانه‏ای،شناور است.حتی در کشور ما با اینکه‏ هنوز رسانه‏ها به میزان مقبولی از اقتدار و تسلط اجتماعی نرسیده‏اند،باز هم‏چنین واقعیتی‏ وجود دارد و به هیچ‏وجه فضای امروز جامعه ما با گذشته قابل مقایسه نیست.این فضا نه فقط از بعد تولد و رشد روزنامه‏نگاری الکترونیک در کنار روزنامه‏نگاری سنتی بلکه از نظر تنوع مطبوعات‏ و نیز از نظر ایستگاه‏ها و فرستنده‏های رادیویی‏ جهانی هم تغییر کرده است.به‏هرحال،ما با حرکت در این فضای جهانی به نوعی در یک فضای‏ رسانه‏ای شناور هستیم و این امر مستلزم داشتن‏ دانش و سواد رسانه‏ای است.

در فضای موجود-که آموزش روزنامه‏نگاری را در مدارس نداریم-روزنامه دیواری دانش‏آموزی‏ هم جدی گرفته نمی‏شود و نشریات دانشجویی‏ هم بیشتر از آنکه تمرین کار روزنامه‏نگاری باشد، تمرین کار سیاسی است.به نظر من،علل این امر نبود زیرساخت است؛زیرا دانش‏آموز فارغ التحصیل‏ دبیرستان با رسانه،ارتباطات و روزنامه‏نگاری بیگانه‏ است.با نگاهی عمیق درمی‏یابیم که این مسئله در کشور ما پیچیده است.

خردنامه در این حرفه،ما شاهد افراد موفقی هستیم که آموزش ندیده‏اند و البته‏ گاه موفق‏تر از افراد آموزش‏دیده هستند. آیا با استناد به اینکه بسیاری از فعالان‏ سیاسی در کار روزنامه‏نگاری از بسیاری‏ از تحصیل‏کردگان این رشته موفق‏ترند، می‏توان گفت که باید«تجربه روزنامه‏نگاری» را در نظر بگیریم و نه آموزش صرف را؟

دکتر فرقانی:در باب این نکته که افراد آموزش ندیده و سیاسی‏ها در این حرفه موفق‏ترند، باید بگویم این مسئله به دلیل وجود یک نوع‏ بیماری حاکم بر فضای سیاسی و رسانه‏ای است. متأسفانه عدم سلامت فضای سیاسی و رسانه‏ای‏ موجب برهم‏زدن وضعیت موجود شده است؛ زیرا سیاسیون به نوعی به رانت منابع معتبر وصل‏ هستند.

نکته دوم این است که فضای فعالیت سیاسی‏ آن‏چنان که باید به صورت نهادمند فراهم نبوده‏ است؛بخشی در قالب مبارزه سیاسی و بخش‏ دیگر در قالب حزب صورت می‏گیرد.در صورتی‏ که باید این حوزه‏ها از یکدیگر تفکیک شود(یکی‏ از ویژگی‏های کشور توسعه‏یافته،افتراق‏یافتگی‏ نقش‏ها و کارکردهاست)،درحالی‏که در جامعه‏ ما درهم‏تنیدگی وجود دارد و در نتیجه برای اینکه‏ یک عنصر سیاسی بتواند فعالیت‏های خود را پیش‏ ببرد،ناگزیر به وارد شدن در عرصه روزنامه‏نگاری‏ است.ولی درباره این نوع فعالیت به دلیل عدم‏ تداوم آن نمی‏توان قضاوت منطقی کرد و بنابراین‏ به عنوان یک مکتب روزنامه‏نگاری شناخته‏ نمی‏شود.من نمی‏خواهم بین عرصه روزنامه‏نگاری‏ و قدرت تفکیک قائل شوم ولی وقتی شما وارد عرصه روزنامه‏نگاری می‏شوید،به نوعی وارد حوزه قدرت شده‏اید؛زیرا قدرت به معنای ساختار مستقل سیاسی در جامعه است.در نتیجه با ورود شما به عرصه قدرت،باید خطرپذیر (ریسک‏پذیر)باشید تا بتوانید تنش‏ها را پشت سر بگذارید.به‏رغم‏ اینکه روزنامه‏نگاری می‏گوید ما با سیاست کاری نداریم ولی درواقع‏ چنین نیست و این فقط یک بحث‏ غیرواقع‏بینانه است.

خردنامه جناب آقای‏ صدیقی،آقای دکتر فرقانی‏ در ابتدای بحث به 2 مؤلفه برای‏ رسیدن به حرفه روزنامه‏نگاری‏ اشاره کردند؛یکی آموزش‏ و پژوهش و دیگری اقتصاد روزنامه‏نگاری.ایشان به‏طور خاص به‏ 5 مؤلفه اشاره کردند و به تعبیر ایشان،این‏ مؤلفه‏ها در حکم یک میز است که باید همه‏ ستون‏ها و پایه‏هایش را در نظر گرفت.انتقاد ایشان این بود که چرا در سال‏های گذشته، فقط به آموزش توجه شده،درحالی‏که بدون‏ 4 مؤلفه دیگر(استقلال حرفه‏ای،امنیت‏ شغلی،اقتصاد حرفه‏ای و اخلاق حرفه‏ای) نگاه ما ناقص است.درحال‏حاضر،با توجه‏ به سابقه شما،اولویت را در چه مؤلفه‏ای‏ می‏بینید؟

فریدون صدیقی:به نظر من همه مؤلفه‏هایی‏ که دکتر فرقانی نام بردند،در این مسئله دخالت‏ دارد.هریک از این مؤلفه‏ها در موقعیت و شرایط خاص اجتماعی،سیاسی و فرهنگی بر دیگری‏ غلبه می‏یابد.البته در جامعه‏ای که از نظر مناسبات اجتماعی،سیاسی و آموزشی متعادل‏تر و متوازن‏تر باشد،گرد هم آمدن همه عناصر برای‏ رسیدن به روزنامه‏نگاری حرفه‏ای و سپس تربیت‏ روزنامه‏نگاری حرفه‏ای مقدور است.اما به نظرم‏ ذکر این نکته ضروری است که خاستگاه اولیه‏ روزنامه‏نگاری ادبیات داستانی،داشتن قریحه و استعداد شگفتی است که موجب می‏شود عرصه‏ روزنامه‏نگاری به هنر و ادبیات نزدیک شود.از این‏ زاویه اگر نوع انتخاب ما برای دانشجو مبنی بر این‏ مؤلفه باشد،یعنی در صورتی که مانند دانشکده‏ هنر،نمایش و موسیقی پس از کسب رتبه علمی‏ نیاز به مصاحبه باشد،در آن صورت استعداد افراد تا حدوددی تشخیص داده می‏شود که البته در کشور ما این اتفاق نمی‏افتد.اگر شما مشاهده‏ می‏کنید که با توجه به تعدد رسانه‏های موجود، تعداد افراد علاقه‏مند به روزنامه‏نگاری زیاد است، به نظر من این نشان‏دهنده این است که ورود ما به این حوزه اساسا نادرست و موردی و مناسبتی‏ بوده است.بخش دیگری از آن به انتخاب موقعیت‏ و شرایط اجتماعی در فضای موجود برمی‏گردد که جوان‏های امروز در آن معلق هستند.برخی از جوان‏ها به شهرت اهمیت می‏دهند و ابتدا دوست‏ دارند بازیگر شوند اما پس از مدتی ناگهان تصمیم‏ می‏گیرند مثلا فوتبالیست شوند تا در کنار شهرت، پول هم به دست آورند ولی سرانجام تصمیم‏ می‏گیرند به دلیل جذابیت،ماجراجویی،تلاش و تکاپوی این حوزه وارد عرصه روزنامه‏نگاری شوند. به دلیل عدم گذر از آزمون،تعداد زیادی از این‏ افراد وارد مراکز آموزشی می‏شوند؛درحالی‏که‏ فقط درصد کمی از آنها بنیه اولیه و دانش و مهارت‏ لازم برای این حرفه را دارند.متأسفانه دانشجویی‏ که وارد این عرصه می‏شود،فرق روزنامه و مجله‏ را نمی‏داند که البته این برخاسته از نوع نظام‏ آموزشی ماست؛همان نظام آموزشی‏ای که هیچ‏ کمک و بسترسازی‏ای برای اینکه چه کسی و با چه گرایشی وارد چه حوزه‏ای شود،نمی‏کند.به‏ نظر من-که روزنامه‏نگاری کار 35 ساله من است‏ -روزنامه‏نگاری در ایران برای بقا و استمرار خودش‏ شبیه بندبازی است.یک موضوع مهم در تداوم‏ این حرفه امنیت شغلی است؛شما می‏توانید یک‏ روزنامه‏نگار حرفه‏ای باشید که البته حرفه‏ای بودن‏ شما تأمین‏کننده شما از حیث مالی نیست.عدم‏ امنیت شغلی و حرفه‏ای موجب‏ می‏شود ما در افت‏وخیزهایی قرار بگیریم که بخشی از آن به دلیل‏ ورودی‏های غیرحرفه‏ای است.

علاوه بر این،بخش دیگری از مشکل به این موضوع برمی‏گردد که‏ شکل‏گیری رسانه‏ای ما شکل‏گیری‏ غیرحرفه‏ای است.وقتی مدیر رسانه‏ آگاه نیست و رسانه را نمی‏شناسد، گزینه‏های بعدی نمی‏تواند به‏ استمرار،پایداری و مخاطب‏شناسی‏ کمک کند.خلاصه اینکه مشکل‏ در نظام آموزشی ماست.منظور از نظام آموزشی هم فقط سیستم‏های رسمی‏ نیست.مشکل در نقطه آغاز است.پدر خانواده‏ای‏ که کتاب و روزنامه نمی‏خواند و رسانه‏ای وارد خانه نمی‏کند و با این پدیده بیگانه است،چگونه‏ می‏تواند در شکل‏گیری علایق فرزندانش در آینده‏ تأثیر بگذارد؟

خردنامه گفتید که یکی از وجوه‏ روزنامه‏نگاری ادبیات است و ادبیات هم یک‏ عنصر خلاق و تقریبا غیرقابل تعلیم است. اگر مبنا بر ادبیات بگذاریم،آیا می‏توانیم‏ بگوییم که درواقع در روزنامه‏نگاری عناصر قابل تعلیم وجود ندارد یا خیلی کم وجود دارد؟

فریدون صدیقی:من مبنا را بر ادبیات‏ می‏گذارم ولی نکته‏ای که شما به آن اشاره کردید، به تکنیک‏ها و مهارت‏ها برمی‏گردد.اگر قریحه‏ آغازین و اولیه وجود نداشته باشد،شما فقط می‏توانید«تکنیسین روزنامه‏نگاری»شوید.آن‏ قریحه به شما فرصت می‏دهد که دریابید از چه‏ دریچه‏ای به پدیده نگاه می‏کنید و ظرفیت‏ها و تکنیک به شما مهلت و مجال می‏دهد که بتوانید یک موضوع کهنه را نو کنید.من در اینجا اشاره‏ کنم به ایده نسلی که روزنامه‏نگاری را فقط سیاسی‏ می‏دانند؛همچنان که سینما،فوتبال،اقتصاد و خیلی چیزهای دیگر را هم سیاسی می‏بینند و در نتیجه همه را از یک دریچه می‏نگرند.این‏ گروه جمع دیگر را-که خارج از حوزه سیاسی کار می‏کنند-روزنامه‏نگار نمی‏دانند زیرا تلقی و تصور آنها از روزنامه‏نگاری،تحقق سیاست و رسیدن‏ به قدرت است.اگر بین آن جمع توفیقاتی دیده‏ می‏شود،میان کسانی است که ظرفیت‏های درونی‏ و ماندگار آنها و نقطه عزیمت‏شان ادبیات یا آن‏ دانشی است که در خدمت آن اتفاق قرار می‏گیرد. کسانی که در حوزه ادبیات موفق نیستند،در حوزه‏ سیاست هم موفق نیستند.نکته دوم این است که‏ نویسنده مطبوعات بودن با روزنامه‏نگار بودن تفاوت‏ دارد.یک نفر می‏تواند در خانه بنشیند و برای‏ روزنامه مقاله بنویسد و البته به عنوان روزنامه‏نگار شناخته شود.من نمی‏توانم بپذیرم که یک نماینده‏ مجلس-که تخصص‏اش چیز دیگری است-یک‏ رسانه درست کند و ما او را روزنامه‏نگار بنامیم.

خردنامه آقای دکتر شکرخواه قبل‏ از اینکه نظر خود را بیان کنید که کدام یک‏ از این مؤلفه‏ها ما را به روزنامه‏نگاری حرفه‏ای‏ نزدیک می‏کند،خوب است دراین‏باره‏ بحث کنیم که وضعیت روزنامه‏نگاران ایران‏ با متوسط حرفه‏ای جهان آن چقدر فاصله‏ دارد و درحال‏حاضر وضعیت این حرفه در کشور ما چگونه است؟

دکتر شکرخواه:من می‏خواهم موضوع را از گره‏خوردگی در چهارچوب ایرانی خارج کنم. آقای دکتر کمالی‏پور-که فارغ التحصیل دانشگاه‏ میسوری هستند-به نکته خوبی اشاره کردند. دانشگاه میسوری-که در سال 1908 تأسیس‏ شد-اولین مدرسه روزنامه‏نگاری در آمریکاست. اما طبق تازه‏ترین تحقیقات آمریکا،میسوری‏ متهم اول است تا به مدارس روزنامه‏نگاری جدید در آمریکا برسیم و همه آنها به یک دلیل مشترک‏ چنین وضعیتی دارند زیرا هیچ کدام شکل‏دهنده‏ صنعت نشده‏اند و کماکان در اختیار اهداف‏ صنعت هستند من می‏خواهم بگویم که داستان‏ روزنامه‏نگاری در کشور ما هم از داستان کشورهای‏ دیگر جدا نیست.اگر روزنامه‏نگاری را به‏جز مفهومی که دکتر صدیقی معرفی کرد بدانیم،من‏ یک وجه دیگر به آن اضافه می‏کنم و می‏گویم اگر روزنامه‏نگاری را دیالوگ جامعه با خودش بدانیم، بعضی‏ها این دیالوگ را دوست ندارند.در اینجا تفکیکی بین قدرت و روزنامه‏نگاری پیش می‏آید. من عامل بازدارنده و مانع بزرگ روزنامه‏نگاری را قدرت می‏دانم؛قدرت گاه خود به شکل فرهنگی و زمانی سیاسی و اقتصادی مانع‏تراشی می‏کند.

اما درباره اینکه فاصله ما چقدر است،باید بگویم با مراجعه به مبنای مشترکی که به آن‏ اشاره کردم(شکل ندادن به صنعت و پیرو آن‏ بودن)،من اضلاع این سرنوشت مشترک را به‏ 3 بخش تقسیم می‏کنم؛استاد روزنامه‏نگاری، روزنامه‏نگار و دانشجو.به عنوان یک معلم ابزارها بسیار آزاردهنده است و کمبودهایی وجود دارد.به‏ عنوان یک روزنامه‏نگار نیز بسیار آزار می‏بینم؛به‏ دلیل ابزارهایی که باید باشد تا کار راحت و سریع‏ تر انجام شود ولی وجود ندارد.به عنوان دانشجو هم در 2 حوزه زبان و فلسفه روزنامه‏نگاری احساس‏ خلأ شدید می‏کنم.درواقع به زبان علمی باید بگویم جای«مطالعات رسانه‏ای»خالی است.

اما در حوزه آموزش،من وضعیت امروز را خیلی‏ بهتر از دیروز می‏دانم.این موضوع فقط مربوط به تجربه ایرانی نیست بلکه به زندگی عمومی‏ روزنامه‏نگاری در جهان مربوط است.امروز جهان‏ به دلیل وجود ابزارهای گسترده،ارتباطی‏تر شده‏ است.ما اسیر جغرافیای خانه خودمان نیستیم. ارتباطات بیشتر از گذشته است.با آمدن تلفن‏ همراه ارتباطات خانه‏به‏خانه به ارتباطات نقطه‏ به‏نقطه بدل شده است.بنابراین ما همیشه در دسترس هستیم و این ارتباطی‏تر شدن جهان‏ به جریان آموزش روزنامه‏نگاری شتاب بیشتری‏ بخشیده است.دانشجوی روزنامه‏نگاری،امروز اطلاعات مورد نیاز خود را راحت‏تر از دیروز به دست‏ می‏آورد ولی این به آن معنا نیست که اطلاعات‏اش‏ تازه‏تر است.اگر روزنامه‏نگاری را-چه در قالب خبر و چه در قالب گزارش-روایتگری بدانیم،به محض اینکه رنگ انتقاد به خود بگیرد یا ترجیح دهد که‏ این روایتگری را در طلب کشف و گسترش یک‏ فضای دموکراتیک‏تر قرار دهد،حتما مانع به وجود می‏آید.اما این موانع طبیعی است و مسئله این‏ است که با چه تمهیداتی از آن عبور کنیم.

دکتر فرقانی:در مورد اینکه ما در کجای دنیا هستیم،فکر می‏کنم ما به لحاظ آموزش و تجربه و تکنیک روزنامه‏نگاری چیزی کم نداریم؛آنچه کم‏ داریم شرایط و مقتضیات است؛اینکه روزنامه‏نگار چگونه بتواند از حقوق اجتماعی مردمش دفاع‏ کند و در خدمت ارتقای کیفیت زندگی انسان و آگاهی و هوشیاری او باشد.من مجموعه این عوامل‏ را روزنامه‏نگاری می‏نامم؛نه فقط اینکه سبک هرم‏ وارونه را بداند و شیوه لید و خبر نوشتن بلد باشد؛ مهم این است که همه این تکنیک‏ها در خدمت‏ تأمین محتواهای فرهنگی باشند.

خردنامه یعنی اگر ما تفاوتی میان‏ دانش و بینش در علوم انسانی قائل شویم و تکنیک‏ها را دانش بدانیم،آیا به اعتقاد شما در بینش ضعف داریم؟

دکتر فرقانی:بله،و مرز بین دانش و بینش‏ در همه عرصه‏ها تحقق می‏یابد.یک جامعه‏ توسعه‏یافته در همه ابعاد توسعه‏یافته است ولی‏ در یک جامعه توسعه‏نیافته نمی‏توان توقع داشت‏ که در حوزه روزنامه‏نگاری کاملا توسعه‏یافته باشد. اگر آموزش و شرایط اجتماعی،سیاسی و فرهنگی‏ توسعه‏یافته داشته باشیم.حوزه‏ روزنامه‏نگاری از بقیه حوزه‏ها ارتزاق می‏کند بنابراین نباید ارتباط آن را با دیگر متغیرهای‏ فرهنگی فراموش کرد.

فریدون صدیقی:فراموش نکنید که بخشی‏ از این حرفه-که درگیر آن هستیم-از سر اتفاق‏ است.اگر اتفاق توأم با علاقه و استعداد و دریافت‏ از مناسبات اجتماعی باشد،در آن حرفه باقی‏ می‏مانیم و به آن استمرار می‏بخشیم.حالا چرا از سر اتفاق است؟زیرا آموزش درست و قاعده‏مند نیست.

دکتر کمالی‏پور:من با آنچه دوستان گفتند، موافق هستم و تاکید می‏کنم آزادی مطبوعات‏ شرط اول و اساسی توسعه‏های فرهنگی،اجتماعی‏ و سیاسی است و در این میان،رسانه‏ها نقش بسیار مهمی دارند.ما نمی‏توانیم رسانه‏ها را از سیاست و فرهنگ جدا بدانیم زیرا اینها درهم ادغام هستند. در ایران سیاست روی رسانه تأثیرگذار است اما در غرب،نهادهای اقتصادی.یکی از دلایلی که‏ دانشجویان دانشگاه میسوری اقدام به انتشار روزنامه می‏کنند،این است که یکی از بزرگ‏ترین‏ غول‏های رسانه‏ای آمریکا به نام«تنت»در آنجا سرمایه‏گذاری کرده است؛به‏طوری‏که یکی‏ از ساختمان‏های دانشکده روزنامه‏نگاری این‏ دانشگاه به نام تنت نامگذاری شده است؛از طرف‏ دیگر تبلیغات روزنامه دانشگاه،مخارج آن را تأمین‏ می‏کند و حتی می‏تواند به دانشگاه پول بدهد.

خردنامه شما تاثیرگذاری اقتصاد بر روزنامه‏نگاری را آسیب نمی‏دانید؟

دکتر کمالی‏پور:تا حدی آسیب است اما تاثیر سیاست نسبت به اقتصاد بیتشر است.سیاست‏ مرزها را تعیین می‏کند ولی در غرب آزادی نسبی‏ وجود دارد.من در اینجا می‏خواهم از رابطه‏ها صحبت کنم.آنچه وجود ندارد نه فقط در زمینه‏ رسانه‏ها و آموزش بلکه ایجاد رابطه‏های سالم و سازنده است.من لزومی برای اجازه دولت مبنی‏ بر انتشار روزنامه نمی‏دانم؛این مسئله در دنیای‏ دیجیتال امروز معنا ندارد.

خردنامه ولی یکی از وجوه‏ روزنامه‏نگاری پیدا کردن راهی برای دورزدن‏ موانع است.سؤال این است که چرا باید بر مطالبی تاکید کرد که همه ساختارها علیه‏ آن واکنش نشان می‏دهند؟این دیدگاه که‏ ما باید همه حوزه‏ها را پوشش بدهیم،فقط یک دیدگاه است که البته دیدگاهی ایدئال‏ است.

دکتر فرقانی:شما به ایدئال اشاره کردید.ما هیچ‏جا به ایدئال نمی‏رسیم.ایدئال بودن و حرکت‏ در آن مسیر خوب است.دورزدن و مقابله کردن‏ با مشکلات و چالش‏های فرهنگی،سیاسی و اجتماعی اشکالی ندارد.مگر چقدر می‏توان دور زد و چقدر می‏شود آن را پذیرفت؟در این دورزدن‏ها مجبورید اولویت‏هایی را به حاشیه برانید و مسائل‏ فرعی را جلو بکشید.آیا شما می‏توانید نقش‏ اجتماعی خود را ایفا کنید؟اینها تضادهایی است‏ که وجود دارد.از یک طرف منافع اجتماعی را می‏بینید و از طرف دیگر مقتضیات را؛باید بین‏ اینها بالانس ایجاد شود.

دکتر شکرخواه:ویلیام فالکنر در تعریف‏ قصه می‏گوید«قصه درواقع درگیر ساختن‏ قلب انسان‏ها با خودشان است».این مسئله‏ در روزنامه‏نگاری هم هست.به نظر من ما باید کاری کنیم که روح و احساس و قلب انسان‏ها را با خودشان درگیر کنیم.اما بحث در این است که‏ قلب چگونه به غلیان درمی‏آید؟با تصاویری که من‏ نویسنده به آن می‏دهم تا قلب را درگیر آن اتفاقات‏ بکنم.در روزنامه‏نگاری-خواسته یا ناخواسته- وسعت دموکراسی و وسعت تجربه و کشف،درست‏ با وسعت جغرافیای انتقادی روزنامه‏نگاری برابر است؛یعنی اگر فکر کنیم روزنامه‏نگاری نباید این‏ کارکرد را داشته باشد،اشتباه کرده‏ایم به دلیل‏ اینکه قلب درگیر نمی‏شود و به غلیان درنمی‏آید زیرا این وظیفه را به ما سپرده‏اند که امتداد چشم‏ و حواس مردم باشیم و این حرفه‏ ماست و انتظار دیگری از ما نمی‏رود.به نظر من،روزنامه‏نگاری‏ حتی در تبیینی‏ترین صورت‏ خودش هم کارکرد انتقادی دارد اما اینکه در ارائه تصویرهای انتقادی، فقط برخورد مستقیم تنها چاره کار است،بحث دیگری است.

خردنامه انسان برای‏ شناسایی درد به پزشک‏ مراجعه می‏کند.منتقد سیاسی-که گاهی اوقات‏ در جامه روزنامه‏نگار وارد جامعه می‏شود-بدون گرفتن‏ اجرت،بیماری نظام اجتماعی را تشخیص‏ می‏دهد.چرا در جامعه ایرانی با اینکه منتقد و روزنامه‏نگار هیچ پولی دریافت نمی‏کنند اما برخورد با 2 قشر پزشک و منتقد متفاوت‏ است.آیا این به دلیل ضعف سواد رسانه‏ای‏ است.

فریدون صدیقی:دکتر کمالی‏پور اشاره کردند که در دانشگاه میسوری،اقتصاد به عنوان حامی، اجازه حرکت و تولید روزنامه را می‏دهد نه سیاست. به نظر من،سیاست اقتصاد را تولید می‏کند و گاهی هم اقتصاد،سیاست را تولید می‏کند و این‏ دو از یکدیگر جدا نیستند.هرجا که رسانه‏ای‏ تولید شود،بحث قدرت،سیاست و اقتصاد مطرح‏ می‏شود.درواقع آزادی(بیان و پیام)ماحصل کار رسانه‏ای و تابعی از رفتار نظام است.وجود آزادی‏ در هر کشور به اندازه‏ای است که موجب تهدید نظام و سیستم موجود نشود و به محض احساس‏ تهدید نظام،جلوی آزادی گرفته می‏شود؛مثل‏ ماجرای واترگیت که 2 روزنامه‏نگار خواستند از یک اتفاق خبط و خطایی رازگشایی کنند.خب چه‏ اتفاقی می‏افتد؟مگر کل نظام سرمایه‏داری آمریکا را زیر سؤال می‏برد؟به هیچ‏وجه.مسئله فقط این‏ است که قدرت از دست یک حزب به حزب دیگری‏ سپرده شود.در بخشی از جهان،گاهی از انتقادها (به دلیل عدم درک مدیریت جامعه یا عدم درک‏ تولیدکننده رسانه)این تلقی به وجود می‏آید که‏ نقد قرار است موجب جابه‏جایی یا فروریختن کل‏ نظام شود.مسلما آزادی به‏قدری وجود دارد که‏ موجب تهدید سیستم و نظام نشود اما به محض‏ تهدید نظام،جلوی آزادی گرفته می‏شود.ظرفیت‏ آزادی‏ها در همه جای جهان تابعی از قدرت تحمل‏ مدیریت جامعه است.چه‏بسا در کشورهایی‏ مانند آمریکا و سوئیس روزنامه‏نگارهایشان‏ از روزنامه‏نگاران کشور ما بیشتر منتقد دولت‏ خود باشند و البته آن روزنامه‏نگاران از ظرفیت‏ کارآفرینی و اطلاع‏رسانی کشورشان ناراضی‏ باشند.در همه جای دنیا،آزادی تابعی از مدیریت‏ نظام موجود است و التبه این مدیریت به دانش و سواد عمومی جامعه بستگی دارد.فهم و سواد از نظر من یعنی فهم دیروز و درک امروز که برای‏ رسیدن به فردا اهمیت دارد.

در مورد اینکه چرا جامعه،پذیرای دیدگاه‏های‏ مثلا صنف پزشک است اما منتقد را پذیرا نیست، باید بگویم که این امر به خصلت‏ها و فرهنگ جامعه‏ برمی‏گردد.اساسا جامعه ما تحمل انتقاد را ندارد زیرا هریک از افراد،خود را یک جهان و ترکیبی‏ از دانش‏های مختلف و تافته‏جدابافته می‏داند. متاسفانه هنوز در جامعه ما تخصص جای خود را پیدا نکرده و در نتیجه به دلیل عدم قرار گرفتن‏ افراد در جایگاه‏های خود،مثلا لیسانسیه تاریخ‏ رئیس بیمارستان می‏شود.من گزارشی در مورد دانش‏آموزان المپیاد خواندم که این گروه‏ از دانش‏آموزان محصول یک حرکت هستند و ارتباطی با نظام آموزشی ندارند و درواقع یک‏ استثنا هستند؛چرا که ازاین‏سو می‏بینیم که‏ یکی از معضلات نظام آموزشی ما،افت تحصیلی‏ و ترک‏تحصیل است.

دکتر فرقانی:حوزه علوم پزشکی‏ متعلق به علوم تجربی است و با تجربه‏ و ملموسات در ارتباط است.اما حوزه‏ علوم اجتماعی حوزه محسوسات‏ است.بنابراین قرائت‏ها،دیدگاه‏ها و نظریات مختلف در این حوزه جریان‏ دارند که هریک در موقعیتی خاص بر اریکه قدرت می‏نشینند.بنابراین،یک‏ نظر واحد در مورد امور اجتماعی وجود ندارد زیرا این حوزه با فهم و درک و بینش مرتبط است نه با ملموسات. در حوزه اجتماع و فرهنگ هم مسائل‏ غیر ملموس هستند و درمان آن نیز زمان‏بر است؛یعنی وقتی شما برای‏ یک مشکل اجتماعی-فرهنگی راه‏حلی می‏یابید و به اجرا می‏گذارید،ممکن است نتایج آن در دوره‏ زندگی شما بروز نکند.بنابراین اساسا قیاس حوزه‏ انتزاع و تجربه باهم متفاوت است.

دکتر کمالی‏پور:من با آقای صدیقی و دکتر فرقانی موافق هستم که واقعا بیشتر چالش‏های‏ ما ریشه فرهنگی دارند.هر زمان،از خود واکنش‏ نشان می‏دهد(البته شدت و ضعف دارد و آزادی‏ هم نسبی است).در رابطه با سؤالی که در مورد پزشک و منتقد کردید باید بگویم که امکان ندارد مشکلات فرهنگی را زیر میکروسکوپ بگذاریم و از آنها عکس‏برداری کنیم؛مشکلات فرهنگی خیلی‏ پیچیده و زمان‏بر هستند.بنابراین باید با شناسایی‏ مشکلات و برنامه‏ریزی برای آنها،با صرف وقت لازم‏ درصدد رفع آنها برآییم.

خردنامه آیا تشخیص این مشکلات‏ وظیفه متخصصان علوم انسانی نیست؟

دکتر کمالی‏پور:فرهنگ،اقتصاد،سیاست و ارتباطات دارای رابطه تنگاتنگی با یکدیگر هستند. در نفوذ شرکت‏های فراملی بر محتوای رسانه‏ شکی نیست ولی در کشورهای توسعه‏یافته،در «رسانه‏های عمومی»موضوعات انتقادی را چاپ‏ نمی‏کنند ولی در مجله‏هایی که عمومی نیستند و صداها و گفته‏های مختلف وجود دارد،این امکان‏ هست.ضمنا اینترنت هم ابزار خوبی برای انتشار دیدگاه‏های افراد است.برای من معیارهایی وجود دارد اما نمی‏دانم در کشورهای درحال توسعه مانند ایران،چرا تا این حد حساسیت روی روزنامه‏های‏ تیراژ پایین وجود دارد و چرا بر روزنامه‏های تیراژ پایین تکیه می‏شود.وقتی رسانه‏های غالب مانند صدا و سیما در دست سیستم است،به نظر من‏ انتقاد سازنده مفید است و در صفحات روزنامه‏ جای صفحه انتقادات خالی است.

خردنامه اصولا برای قدرت،اینکه‏ تیراژ روزنامه چقدر است،اهمیت ندارد بلکه‏ شکل‏گیری گفتمان مهم است،نه شیوع آن. از طرف دیگر حکومت فکر می‏کند با اینکه‏ تیراژ روزنامه پایین است اما آن روزنامه در هرحال مخاطبانی دارد و ممکن است افراد فرهیخته‏ای هم باشند.

دکتر کمالی‏پور:نه‏خیر،به نظر من اینجا بحث اصلا تیراژ نیست بلکه بحث این است که‏ انتقادها با ابزار روزنامه چگونه عمومیت و انتقال‏ پیدا می‏کنند.اگر در موضوعی عده زیادی موافق‏ یا مخالف نباشند،بحران و مشکلی به وجود نمی‏آید.اگر موضوعی در قالب انتقاد از یک روزنامه‏ کم‏تیراژ شروع شود و سپس عمومیت پیدا کند، نشان‏دهنده مشکلی است که باید روی آن کار شود و روزنامه‏نگار آن را به شیوه خود مطرح می‏کند. به نظر من این خدمتی است که روزنامه‏نگاری به‏ جامعه می‏کند.

دکتر فرقانی:هر گفتمانی،پادگفتمان خود را تولید می‏کند؛یعنی گفتمانی نداریم که دچار گفتمان رقیب نباشد.اگر چنین نباشد،یا باید در رسالت گفتمان شک داشت یا باید به برخورد گفتمان‏های رقیب توجه کرد.عاقبت رضا شاه‏ به این علت ذلت‏بار شد که با سرکوب مخالفان، دیگر مخالفی نداشت و اطرافیان او همگی مدح و ثنایش را می‏گفتند.او نیز چنین می‏اندیشید که‏ همه چیز در بهترین وضعیت ممکن است بنابراین‏ زمانی که پس از تبعید او،مردم به خیابان‏ها آمدند و تظاهرات کردند،تعجب کرد که چگونه قبل از آنها هیچ مخالفی وجود نداشت و حالا یکباره همه‏ مخالف شدند.علت آن است که فرصت و مجال‏ برای مخالفت به آنها داده نمی‏شد بنابراین ما باید درجه‏ای از انتقاد را بپذیریم.

فریدون صدیقی:مخالفت‏ها،تضادها و برخوردها با رسانه‏ها لزوما ما کارکرد سیاسی ندارند؛یعنی ممکن‏ است شما در مورد میز و صندلی،مجله‏ای منتشر کنید اما همان نشریه فقط به پشتوانه اسپانسر مالی حوزه کارکردش فعالیت می‏کند.فرض کنید فلان نشریه مربوط به حوزه چرم و کفش تا زمانی‏ می‏تواند به فعالیت خود ادامه دهد که بتواند جذب‏ آگهی کند.این نشریات هم مانند نشریات سیاسی‏ پس از مدتی با اعتبار مخاطب‏سازی خود می‏توانند با حد اقل درآمد به فعالیت خود ادامه دهند.پس این‏ مخاطرات فقط محدود به حوزه سیاست و مهندسی‏ افکار عمومی نیست؛حتی در حوزه قدرت اقتصادی‏ ممکن است مجله‏ای که مثلا به صنعت چرم و تولید کیف و کفش می‏پردازد،نتواند به بعضی از مناسبات‏ اجتماعی انتقاد کند.به‏طور عموم هرجا که رسانه‏ به قدرت تلنگری بزند،در آن هنگام قدرت واکنش‏ نشان می‏دهد.

خردنامه در بسیاری از کشورهای در حال توسعه روزنامه‏نگارها وقتی در حوزه‏ قدرت قرار می‏گیرند،این محدودیت را برای احزاب ایجاد می‏کنند و پس از آن یک‏ نتیجه‏گیری اشتباه می‏کنند که جنس و ساختار قدرت بدین‏گونه است.درحالی‏که‏ به‏واقع چنین نیست؛در بسیاری کشورهای‏ پیشرفته حد اقل آزادی مطبوعات پذیرفته‏ شده است.آقای دکتر فرقانی فکر نمی‏کنید که این گفتمان در ایران نهادینه نشده است‏ که به استقلال حرفه‏ای و نقش حرفه‏ای آنها بها بدهند.

دکتر فرقانی:چون روزنامه،مطبوعات و روزنامه‏نگاری شاهرگ حیاتی مربوط به‏ فرایندهایی است که بتوانند آزادی قلم را تعیین کنند،بنابراین امکان نهادینه شدن امور در ایران فراهم نشده است.به نظر من اگر بخواهیم‏ گشایشی در این زمینه پیدا شود،باید هزینه‏های‏ اولیه آن را بپردازیم زیرا توسعه،هزینه به همراه‏ دارد.یکی از کارکردهای عمده رسانه،کاهش‏ عوارض روانی توسعه است بنابراین توسعه هم‏ عوارض روانی،انسانی و اجتماعی دارد؛به همین‏ دلیل ما ناچار به پرداخت بخشی از این هزینه‏ها هستیم.دولت به معنای قدرت نیز باید درجه‏ای از انتقاد را بپذیرد و آن را تحمل کند.جامعه منتقدان‏ نیز باید زبان مناسبی را برای انتقاد پیدا کنند.من‏ تحقیقی در مورد زبان ارتباطی در کشورهای در حال گذار انجام دادم که نشان می‏دهد در جوامع‏ درحال توسعه همه‏چیز در تب‏وتاب است و همه از دیدگاه خود نگران از دست دادن وضعیت موجود هستند(مانند از دست دادن آزادی و ارزش‏ها)و در نتیجه در این کشورها درجه تحمل افراد بسیار پایین است؛به همین دلیل زبانی که برای طرح‏ انتقاد انتخاب می‏شود،باید زبانی نرم باشد تا خود زبان موجب آشفتگی نشود.

دکتر کمالی‏پور:به نظر من ضعف دیگر این است که ما واقعا فاقد رسانه عمومی هستیم؛ زیرا رسانه عمومی،رسانه‏ای است که هیچ‏گونه‏ وابستگی سیاسی و اقتصادی نداشته باشد اگرچه رسانه‏های مدنی و مستقل هم برای خود محدودیت‏هایی دارند.

خردنامه با توجه به قانون پیچیده، تاریخ و عقبه روزنامه‏نگاری در ایران، مبحث ساخت اقتصادی رسانه و کار روزنامه‏نگاری یک بحث انتزاعی نیست و نیز با توجه به اینکه ساختار اقتصادی منشأ بسیاری از گرفتاری‏هاست،یکی از دلایلی‏ که روزنامه‏نگارهای با سابقه 50-40 ساله‏ کم داریم،همین مسئله است.به نظر،این‏ مطلب به مسائل اقتصادی مربوط می‏شود. در ایران روزنامه‏نگاران پس از مدتی با پست‏های غیرروزنامه‏نگاری به دلیل اینکه‏ معیشت آنها با این کار تامین نمی‏شود،تغییر شغل می‏دهند.در برخی کشورهای دنیا، روزنامه‏نگاری از نظر درآمد جزو مشاغل‏ بالای جامعه محسوب می‏شود و هیچ‏گاه یک‏ روزنامه‏نگار به دلیل معیشت خود تشویق‏ و ترغیب به تغییر شغل نمی‏شود.درحالی‏ که در ایران چنین نیست.آیا در ایران راهی‏ وجود دارد که اقتصاد روزنامه‏نگاری درمان‏ شود تا ما بتوانیم به روزنامه‏نگاری حرفه‏ای‏ برسیم و در صحنه جهانی حرفی برای گفتن‏ داشته باشیم؟یکی دیگر از ضعف‏های ما نداشتن چهره‏های بین المللی در عرصه‏ روزنامه‏نگاری است و البته تنها دلیل آن‏ زبان نیست و مسائل دیگری از جمله عدم‏ استقلال کار روزنامه‏نگاری نیز در آن دخیل‏ است.

دکتر شکرخواه:من ابتدا یک نکته در مورد بحث قبلی بگویم و آن اینکه باید همان محور کار خود یعنی روایت کردن موضوعات و رویدادها را باور داشته باشیم.به نظر من بین قصه و روزنامه‏نگاری‏ شباهتی در شخصیت،دیالوگ،کنش‏ها و خیلی‏ مسائل دیگر وجود دارد.کار نویسنده این است که‏ کاراکترهایی را خلق کند و بین مخاطب و جهان‏ واقعی،وابستگی و ارتباط برقرار کند اما روزنامه‏نگار درصدد خلق نیست؛روزنامه‏نگار باید مسائل را منعکس کند و بیشتر اوقات نقطه شروع را هم‏ تعیین نمی‏کند ولی باید تازه‏ترین را گزارش کند. به عنوان مثال،در صورتی که سازمان ملل متحد اعلام می‏کند که آمریکا نباید به عراق حمله کند ولی آمریکا به عراق اعلان جنگ می‏دهد،ما باید به عنوان یک روزنامه‏نگار قسمت دوم یعنی اعلان‏ حمله را تعقیب کنیم.به اعتقاد من ما نباید داستان‏ بگوییم و این مسئله عین اخلاق حرفه‏ای است که‏ چیزی را خلق نکنیم و فقط در پی انعکاس مطالب‏ باشیم.نتیجه‏گیری من این است که مشکل ما فقط زبان نیست که اگر مسائل را با زبان نرم مطرح‏ کنیم،حل می‏شود؛مشکل ما از اینجا شروع‏ می‏شود که عده‏ای در تلاش هستند تا گفتمان‏ها را به گفتمان خودشان تقلیل دهند و گفتمان خود را بر دیگر گفتمان‏ها تسری دهند.به بیان دیگر ما با مکانیسم درگیر نیستیم بلکه ما با فلسفه‏ای مواجه‏ هستیم که ارتباط چندانی با نرمی و سختی زبان‏ ما ندارد.در ارائه و روایتگری 2 پایه غیرقابل تردید وجود ندارد؛یکی آنکه روایتگری یک مایملک‏ بشری است که براساس آن همه ما در تلاش برای‏ روایت کردن افکار و عقاید پیرامون خود هستیم. پایه دوم این است که ارائه و روایت،یک مایملک‏ فرهنگی است که در اینجا ما با متدهای فرهنگی‏ هر جامعه مواجه هستیم.ما با روزنامه ایده‏ای را به‏ چاپ می‏رسانیم اما برخی جوامع با سیلک،افست‏ و دیجیتال آنها را چاپ می‏کنند و در اینجا من‏ به دکتر کمالی‏پور خیلی نزدیک می‏شوم که ما با رگرسیون چند متغیره روبه‏رو هستیم که یکی‏ از آنها شکل پرزنت و عرضه کار ماست که می‏توانیم‏ نرم‏تر باشیم.اما در باب بحث اقتصاد رسانه‏ای باید بگویم که حاصل مطالعات بشر تاکنون در حوزه‏ «رسانه به عنوان اقتصاد»3 نظر را نشان می‏دهد: دیدگاه اول اینکه اگر شما صاحب رسانه باشید، تغییر برای شماست و در نتیجه تغییرات در اختیار شما قرار می‏گیرد؛یعنی در دیدگاه اول رسانه عامل‏ تغییرات است.دیدگاه دوم که ناشی از مکاتب‏ مارکسیستی بوده و وارد ادبیات ارتباطات شده، معتقد است رسانه عامل تغییرات نیست بلکه ناقل‏ تغییرات است و عامل تغییرات،بنگاه‏های اقتصادی‏ و مجامع مالی،صنعتی و اقتصادی هستند و در نتیجه کار به نفع آنها خواهد بود.دیدگاه سوم‏ تفکر فرهنگی در باب رسانه‏هاست که رسانه به‏ لحاظ اقتصادی مانند شهر است؛یعنی همان‏گونه‏ که در زندگی شهری رعایت علایم راهنمایی و رانندگی را می‏کنیم و به همه فرصت مشارکت‏ می‏دهیم،رسانه اقتصادی هم مانند رسانه شهری‏ است که همه‏ باید با رعایت‏ مقررات در آن‏ تردد کنند. درواقع رسانه‏ به عنوان تاندون،استخوان‏ها و اندام‏ها را می‏بندد. در این نظریه به رسانه به عنوان نقشه شهری نگاه‏ می‏کنند.طبق دیدگاه سوم به‏جز روزنامه‏نگار و قسمت مالی،یک طرف سوم به نام مخاطب هم در این باز نقش دارد.

خردنامه آقای دکتر،شما با نظر سوم‏ موافق هستید؟

دکتر شکرخواه:تقریبا همه روزنامه‏نگاران‏ خود را با مدل سوم نزدیک می‏بینند.متاسفانه‏ در ایران علاقه آنها روند امور را تعیین نمی‏کند. در ایران پرتیراژترین روزنامه‏ها مانند همشهری‏ متعلق به شهرداری،جام‏جم متعلق به تلویزیون و روزنامه ایران متعلق به دولت هستند.

فریدون صدیقی:من می‏خواهم یک مقدار بحث را به فضای موجود نزدیک کنم؛یعنی‏ فضای موجود جامعه که رسانه با آن درگیر است. پرتیراژترین رسانه‏های ما وابسته به نهادهایی‏ دولتی است و به قدرت سیاسی و اقتصادی آنها برمی‏گردد.از روزنامه‏ها و نشریات تخصصی و خارج از قاعده،تنها کسانی که قدرت اقتصادی‏ بالایی دارند و به حیات خود ادامه می‏دهند ولی‏ چون حوزه آنها تخصصی است و آستانه تحمل‏ آنها بیشتر است،به وسیله آن و ضمن استفاده‏ از مهارت‏های ژورنالیستی توانسته‏اند استمرار خود را حفظ کنند؛مانند ماهنامه صنعت چاپ‏ یا نشریاتی که به بحث‏های خانوادگی می‏پردازند و ما از آنها به نام«نشریات زرد»یاد می‏کنیم. موضوع بحث ما این است که روزنامه‏نگار حرفه‏ای‏ می‏تواند استمرار پیدا کند و به درآمد حرفه‏ای‏ دست یابد یا نه؟به نظر من نه؛زیرا یا باید چند شغله بود و یا باید این حیطه را کنار گذاشت و به کار دیگری روی آورد.زنانی که 25 سال‏ کار روزنامه‏نگاری حرفه‏ای انجام می‏دهند و به‏ استمرار رسیده‏اند،یا شوهر نکرده‏اند یا طلاق‏ گرفته‏اند.در این حالت است که-همچنان که‏ گفتم-روزنامه‏نگاری به بندبازی بیشتر شبیه‏ است و شما باید همواره چوب تعادل را در دست‏ داشته باشید تا سقوط نکنید.

دکتر فرقانی:اقتصاد روزنامه‏نگاری،داستانی‏ مستقل است.آنچه در ایران می‏گذرد با کشورهای‏ دیگر متفاوت است.در برخی کشورها رگه‏های‏ متفاوتی دارند.وقتی فضای روزنامه‏نگاری یک بند از چهار بند را داشته باشد و یک بند آن استقلال‏ حرفه‏ای است که تقریبا در فضای روزنامه‏نگاری‏ ایران به‏ندرت دیده می‏شود،در این صورت‏ اوضاع نابسامانی پیش می‏آید.وابستگی اقتصادی‏ اشکال مختلفی دارد؛اگر انتشار روزنامه مبتنی‏ بر گرفتن مجوز باشد و وقتی دولت به عنوان یک‏ خدمت فرهنگی کمک‏های مستقیمی را در اختیار مطبوعات می‏گذارد(در عمل انتشار روزنامه به‏ عنوان رانت و امتیاز تلقی می‏شود)،در این حالت، کمک‏های دولتی فسادآور شده و از طرف دیگر تبدیل به اهرم‏های کنترل و نظارت در مطبوعات‏ می‏شود.بنابراین اگر کمکی انجام می‏شود باید کمک‏های غیرنقدی باشد و از نوع خدمات باشد (اجاره محل،آب،برق،مالیات،حمل و نقل و...)تا سوءاستفاده‏ای صورت نگیرد.از طرف دیگر ما با رقابت نشریاتی که اقتصاد صددرصد دولتی‏ای‏ دارند و با نشریاتی که ترکیبی از کمک‏های دولتی و بودجه‏های دولتی هستند مواجه هستم و طبیعی‏ است که هیچ قدرتی در جامعه توان مقابله با دولت‏ را ندارند و در نتیجه یا باید تعطیل شوند یا دولتی‏ شوند.اقتصاد مطبوعات مانند استقلال و امنیت‏ حرفه‏ای و مانند آموزش و...پایه سست و لغزانی‏ دارد که عملا به جای اینکه حیات مطبوعات را ترغیب کند به نوعی با آن بازی می‏کند.

دکتر کمالی‏پور: برای اینکه بتوانیم در این‏ حوزه پیشرفت‏ کنیم،نیاز به استقلال حرفه‏ای و اقتصادی و آموزش‏ حرفه‏ای است.من خوشحالم که در مقاطعی از تاریخ‏ ایران،پیشرفت‏هایی شده و روزنامه‏ها و خبرنگاران‏ فراغت نسبی داشته‏اند؛با اینکه این دوران شکوفایی‏ کوتاه و گذرا بوده است.عدم استقلال موجب‏ ایجاد آشفتگی در این رشته می‏شود؛زیرا مرزها مشخص نبوده و از نظر درآمد هم همه-به خصوص‏ روزنامه‏نگاران-درگیر مسائل اقتصادی هستند. درست برخلاف کشورهای پیشرفته،روزنامه‏نگاری‏ در ایران به عنوان یک حرفه نیست و یک کار جانبی‏ به‏شمار می‏آید.در ایران باید یک فضای مطلوب‏ فراهم شود تا آموزش صحیح و حرفه‏ای در این‏ فضا جا بیفتد.وقتی چالش‏ها همه‏جانبه است، مشکلات نیز همه‏جانبه است.می‏توان مشکلات‏ را به‏طور علمی و دقیق برنامه‏ریزی کرد و این حوزه‏ را توسعه داد.بیشتر صاحبان روزنامه از نسل قدیم‏ بوده و روزنامه‏نگاران از نسل جدید هستند و مسلما صاحبان روزنامه-چه دولتی و چه خصوصی-بر روند روزنامه‏نگاری و آنچه چاپ می‏شود و نمی‏شود تأثیرگذار هستند و تا زمانی که مشکلات فرهنگی‏ وجود داشته باشند،ما در هیچ حوزه‏ای نمی‏توانیم‏ کارایی لازم را داشته باشیم.

خردنامه دکتر سروش حدود 10 سال‏ قبل مقاله مشهوری نوشت به نام«سقف‏ معیشت بر ستون شرعیت»و در آن از شیوه‏ ارتزاق روحانیون که از محل دعوت دینی‏ تأمین می‏شود،انتقاد کرد.همان روزها یک‏ نفر در قم نقدی نوشت و گفت روشنفکری‏ هم همین حالت را دارد و درواقع شیوه کسب‏ درآمد روشنفکر هم مستقل از موضوع و سوژه فعالیت‏اش نیست که جست‏وجوی‏ حقیقت باشد؛چون از این راه پول درمی‏آورد پس به‏طور خودکار یا نیمه‏خودکار برخی‏ ملاحظات را در کار می‏کند که این در جست‏وجوی حقیقت‏ تاثیر می‏گذارد و همان‏طور که دکتر سروش پیشنهاد کرده بود که روحانیون‏ از راه دیگری امرار معیشت کنند،این‏ فرد پیشنهاد کرده‏ بود که روشنفکران‏ هم در صورتی که زبان‏ می‏دانند به سمت‏ ترجمه بروند یا به‏ تعبیر جناب صدیقی‏ مبل‏فروشی باز کنند یا پیتزا بفروشند.حالا آیا در مورد روزنامه‏نگاری-با توجه به این‏ تعریف که روزنامه‏نگار کسی است که از این‏ راه نان می‏خورد-هم می‏توان این را گفت که‏ نسلی را تربیت کنیم و به کسانی مجال ورود دهیم که دبیر سرویس روزنامه بوده ولی‏ [درعین‏حال‏]پزشک باشند و پیتزافروش‏ باشند اما خوش‏قلم باشند و بتوانند مطلب‏ بنویسند و در حوزه اجتماعی و سیاسی تأثیر بگذارند؛یعنی این مرزها را از هم تفکیک‏ کنیم و برایشان نرم بچینیم و قاعده‏مندشان‏ کنیم.برای نمونه،کفش‏فروش بودن یک فرد منافاتی با روزنامه‏نگار موفق بودن او ندارد.

دکتر شکرخواه:در عرصه وب این اتفاق‏ افتاده ولی در حوزه روزنامه‏نگاری چاپی،جمع‏ محدودی برای جمع وسیعی می‏نوشتند الان در وب،جمع وسیعی برای جمع وسیعی می‏نویسند؛ یعنی من همان‏طور که در فضای وب،وب‏سایت‏ خودم را دارم درعین‏حال خواننده وب‏سایت‏های‏ دیگر هم هستم.اصلا هم نمی‏دانم کسی که پشت‏ آن وب‏سایت مطلب می‏نویسد روزنامه‏نگار است یا نه.چه‏بسا روزنامه‏نگار هم نیست ولی خیلی خوب‏ می‏نویسد و درواقع فرق فضای روزنامه‏نگاری‏ آن‏لاین با روزنامه‏نگاری چاپی این است که در روزنامه‏نگاری چاپی،کماکان روزنامه‏نگار بودن در گروی داشتن کارت خبرنگاری است و یک نهاد و سازمان لازم است که شما را تایید کند.اما در فضای وب،روزنامه‏نگاری بدون کارت خبرنگاری‏ در جریان است و چه‏بسا کسی کفاش باشد و در وب مطلب بنویسد.بزرگ‏ترین خبرنگار دوران‏ جنگ(حمله آمریکا به عراق)یک پسر عراقی‏ به نام حسن بود که البته روزنامه‏نگار هم نبود.او وبلاگی داشت که هرروز گزارش می‏داد نیروهای‏ آمریکایی چه می‏کنند.اما جالب اینجاست که‏ حسن امروز برای روزنامه گاردین کار می‏کند؛ یعنی هنوز فضای نوشتاری،فرد را به این سمت‏ می‏آورد و هنوز احساس می‏شود که رسمیت‏ روزنامه‏نگار به داشتن کارت و بودن در یک سازمان‏ رسانه‏ای است.به عبارتی آن حرکت عمودی که‏ جمع محدود برای جمع وسیع می‏نوشتند،به یک‏ حرکت افقی-که جمع وسیعی برای جمع وسیعی‏ می‏نویسند یا همان روزنامه‏نگاری بدون کارت- تبدیل شده است.

دکتر کمالی‏پور:در کشورهایی مانند آمریکا این اتفاق افتاده که شما به عنوان یک پزشک، وکیل،کفاش و...می‏توانید یک مقاله بنویسید و در روزنامه چاپ کنید.البته تعداد مقالاتی که برای‏ این روزنامه‏ها می‏رسند خیلی زیاد هستند و آنها را گزینش می‏کنند ولی این مسئله،شدنی است

گفت‏وگو:امیر دبیری‏مهر